

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

دیدگاه مشهور در تعریف مطلق

با مراجعه به مباحث مطلق و مقید، قدما مطلق را چنین تعریف کرده‌اند که «ما دل على شائع في جنسه بمعنى كونه حصّة محتملة لحصص كثيرة مما يندرج تحت أمر مشترك و المقيد خلافه فهو ما يدل لا على شائع في جنسه»^[1] مطلق دلالت دارد بر معنایی که در جنس خودش شیوع دارد و این شیوع در جنس یعنی این معنا حصص کثیره‌ای دارد که در تحت یک امر مشترک مندرج می‌شود.

راجع به این‌که مراد از کلمه «فی جنسه»، جنس منطقی در مقابل نوع و فصل است یا مراد جنس عرفی است بحث می‌کنند و می‌گویند مراد از این جنس، جنس عرفی است.

بعد گفته‌اند این تعریف شامل جمع محالّی به الف و لام هم می‌شود چون آن هم دلالت بر معنایی که شائع فی جنسه دارد و نسبت به این تعریف اشکالاتی کردند.

اشکال مرحوم آخوند در کفایه این است که می‌گوید این تعریف شرح الاسمی است که البته استحضار دارید این شرح الاسمی که آخوند می‌گوید مراد شرح الاسمی اصطلاحی منطقی نیست.

دیدگاه مرحوم بروجردی و امام در تعریف مطلق

مرحوم آقای بروجردی (قدس سره) و همچنین امام در تعریف مطلق فرمودند «أنّ المطلق و المقيد ليسا من صفات المعنى الموضوع له» خود مطلق و مقید جزء معنای موضوع له نیستند «و ليس للمطلق معنى، و للمقيد معنى آخر موضوع له لفظ آخر في قبالة» همچنین مطلق و مقید دو معنا برای یک موضوع و در مقابل یکدیگر نیستند «بل المطلق و المقيد صفتان لموضوع الحكم بما إنهما موضوعه، فربما جعل شيء تمام الموضوع في ثبوت حكم عليه، و ربّما لا يكون كذلك، بل جعل موضوعاً مع قيد زائد».

همچنین آقای بروجردی فرمودند به کار بردن معنای اطلاقی غلط است بلکه باید بگوئیم اگر موضوعی من غیر قید موضوع برای حکم قرار گرفت مطلق و اگر مع قید موضوع برای حکم قرار گرفت مقید است. «فالمطلق: ما يكون موضوعاً لحكم من الأحكام بلا دخالة قيد فيه غير ذاته» مطلق آن است که موضوع برای حکمی از احکام باشد و غیر از ذات موضوع قیدی دیگر در این موضوع دخالت نداشته باشد.^[2]

به عبارت دیگر وقتی موضوعی را موضوع برای حکم قرار دادیم می‌توانیم بگوئیم آیا به نحو مطلق و یا مقید است؟ پس از ظاهر فرمایش آقای بروجردی استفاده می‌شود که اگر پای حکمی در کار نباشد نمی‌توانیم بگوئیم این لفظ مطلق و یا مقید است؟ مثلاً اگر لفظ رقبه را استعمال کردیم تا مادامی که متعلق یا موضوع برای حکمی قرار نگیرد نمی‌توانیم بگوئیم مطلق و یا مقید است.

اما وقتی موضوع برای حکم قرار گرفت و متکلم هم قیدی نیاورد می‌گوئیم عنوان مطلق را دارد و اگر همین موضوع برای حکم قرار گرفت و قیدی آورد می‌گوئیم عنوان مقید را دارد. مرحوم آقای بروجردی در ادامه چند اثر را بر این مبنایشان بار می‌کنند:

اثر اول: مطلق و مقید دو وصف نسبی و اضافی‌اند مثلاً لفظ «رقبه» بالنسبة إلى الايمان مطلق است اما اگر قید «قویاً» را آورد و گفت «اعتق رقبه قویاً» نسبت به این قید مقید می‌شود. اما اگر اطلاق جزء موضوع له باشد نسبی نمی‌شود و همیشه باید موجود باشد.

اثر دوم: تقابل بین مطلق و مقید، تقابل عدم و ملکه است نه تناقض و تضاد، یعنی لفظ مطلق شأنیت و قابلیت تقیید را دارد.

اثر سوم: اطلاق و تقیید اولاً و بالذات وصف برای معنا هستند ثانیاً و بالعرض وصف برای لفظ هستند در حالی که طبق تعریف مشهور (المطلق ما دلّ) اطلاق صفت برای لفظ است.

اثر چهارم: اطلاق متقوم بر امری عدمی است چون اطلاق از وضع و اضاع و از كثرة الاستعمال استفاده نمی‌شود بلکه می‌گوئیم چون متکلم قید نیاورد اطلاق استفاده می‌شود.

اثر پنجم: هر چند مطلق قابلیت انطباق دارد اما دلالت بر سریان و شمول در خود لفظ و معنا ندارد و به تعبیر امام ما چیزی به نام مطلق شمولی نداریم.^[3]

امام در بحث تعارض عام و مطلق از همین مبنا استفاده کرده‌اند که ما نظریه امام را از مناہج الاصول نقل کردیم. ایشان در ردّ تعریف مشهور می‌فرمایند ظاهر تعریف مشهور این است که اطلاق و تقیید از صفات لفظ است در حالی که این‌ها از صفات معنا هستند نه از صفات لفظ. می‌فرماید «ضرورة أن نفس الطبيعة التي جعلت موضوع الحكم قد تكون مطلقة، و قد تكون مقيدة» لذا اولین مطلبی که آن‌جا دارند همین مطلب آقای بروجردی است که نباید بگوئیم مطلق از اوصاف لفظ است. در کلامی که از الرسائل امام را نقل کردیم تصریح به این مطلب ندارند ولی ما در بحث گذشته برداشت‌مان این شد که ایشان همین را می‌خواهد بگوید.

در ادامه می‌گویند این‌که می‌گویید «ما دلّ علی شایع فی جنسه»، این شیوع در جنس که صفت برای معناست اگر مراد این است که جزء موضوع له است و اطلاق لفظ مطلق دال بر شیوع است «فهو فاسدٌ جداً لأنّ المطلق هو ما لا قید فیہ بالاضافة إلى کل قید لوحظ فیہ». اگر مراد این است که این جزء جزء معنا، یعنی باز وقتی می‌گوئیم از صفات معناست، نه این‌که بگوئیم ربطی به لفظ ندارد در معنای موضوع له است، یا در معنای مستعمل فیہ است می‌گویند نه، باز جزء معنا یا جزء مستعمل فیہ هم نیست. اطلاق را ما از عدم القید استفاده می‌کنیم.^[4]

شاید مهم‌ترین نتیجه مترتب بر مبنای مرحوم بروجردی این بحث است که آخوند بعد از فراغت از تعریف مطلق می‌گوید باید الفاظ مطلق مانند اسم جنس، الم جنس، نکره، مفرد محلاّی به الف و لام را مورد بحث قرار بدهیم.

آقای بروجردی در این بحث فرموده از ثمرات مبنای ما این است که اصلاً لازم نیست بحثی از این‌ها کنیم چون به نظر ما لفظ دال بر مطلق و لفظ دال بر تقیید نداریم چون اطلاق و تقیید نحوه‌ی کیفیت قرار دادن یک چیز به عنوان موضوع برای حکم است

یعنی اگر من غیر قیدِ بیاید به آن مطلق می‌گوئیم و اگر مع قید از اول آمد می‌گوئیم مقید.

برای تقریب به ذهن به این مثال توجه کنید: در حقیقت و مجاز ضابطه ارائه می‌دهند و می‌گویند اگر قرینه‌ای بر خلاف آمد مجاز است و اگر نیاید حقیقت است پس لازم نیست که بگوئیم الفاظ حقیقت را برای ما ذکر کنید. لازمه فرمایش و مبنای آقای بروجردی و امام این است که الفاظ مطلق منحصر در مواردی که مرحوم آخوند به عنوان مطلق ذکر کرده نیستند. بلکه در عام الفاضلی هستند که وضع برای عموم شده‌اند مانند کل، جمع محال به الف و لام و... و باید آنجا این بحث را مطرح کرد.

در همان مباحث ما اکثر مطلب مرحوم آقای بروجردی را پذیرفتیم ولی گفتیم این که می‌فرمایند مطلق در جایی است که لفظ موضوع برای حکم قرار گرفته را نمی‌توان پذیرفت چون حکم به اطلاق در الفاضلی که حکمی انشائی نداشته باشند جریان دارد مثلاً اگر گفت جاء رجل، رجل نکره است و نکره هم یکی از الفاظ مطلق است و در عین حال حکمی هم وجود ندارد. البته این قید را زدیم که شاید مقصود ایشان از حکم، حکم انشائی نباشد بلکه مقصودش نسبت بین موضوع و محمول در قضیه باشد که در جملات اخباریه هم وجود دارد.

نکته دیگر فرق بیان اطلاق مقامی و لفظی طبق مبنای مرحوم بروجردی است. طبق این مبنا و در اطلاق لفظی متکلم می‌تواند این لفظ را به یک قیدی مقید کند اما در اطلاق مقامی نمی‌گوئیم مولی قید را نیاورده بلکه می‌گوئیم متکلم و مولی در مقام بیان اجزاء نماز است اما می‌بینیم اسمی از سوره نبرده و از این جزء سکوت کرده پس معلوم می‌شود این جزء جزئیت ندارد.

تحقیق حضرت استاد در بحث تعارض عام و مطلق

در تعارض عام و مطلق چند راه پیش روی ما قرار دارد:

الف- مرحوم شیخ: عام موضوع مطلق را از بین می‌برد و به تعبیر حاج شیخ حسین حلی عام بر مطلق حکومت دارد که گفتیم تعبیر دقیق ورود است. از بین رفتن مطلق هم منوط به هدم مقدمه اولی (در مقام بیان بودن) یا مقدمه ثانیه (عدم قرینه برخلاف) است

ب- مرحوم آخوند: درجایی که این‌ها به صورت منفصل از یکدیگر هستند مسئله تعارض مطرح است پس در بعضی موارد عام و در بعضی موارد مطلق (هر کدام مرجح داشت) مقدم می‌شود.

ج- مرحوم بروجردی و امام: عام آمد و نهایت برای حجیت مطلق است یعنی مطلق تا قبل ورود العام حجت بوده و عقلاً آن را در معنای اطلاقی‌اش قابل احتجاج می‌دانند اما وقتی عام آمد آمدش از بین می‌رود. طبق مبنایی که از آخوند پذیرفتیم و خصوصاً نسبت به زمان ما که کلمات ائمه یک جا مطرح است، قبل وقت العمل، بعد وقت العمل، قبل وقت الحاجة بعد وقت الحاجة، متصلاً منفصلاً، اصلاً معنا ندارد و این‌ها را باید کنار گذاشت. باقی می‌ماند که یا عام بر مطلق ورود داشته باشد و یا مسئله تعارض مطرح شود. به نظر ما و طبق این مبنا که ما پذیرفتیم ظاهر این است مطلق ظهوری در اطلاق ندارد تا بخواهد در مقابل عام عرض اندام کند. لذا امام فرمود نمی‌توانیم بگوئیم از باب اظهر بر ظاهر مقدم است چون لفظ مطلق ظهوری ندارد. اطلاق فعل متکلم است و آمد فعل متکلم این است که عامی که مثل قرینه بر خلاف است وارد شود بر او ورود پیدا می‌کند. لذا به نظر ما تحقیق همین است که بین عام و مطلق تعارضی نیست و عام به نحو الورد مطلق را از بین می‌برد.

[1] □ معالم الدين و ملاذ المجتهدين، ص: 150.

[2] □ «و التحقيق: أنَّ المطلق و المقيّد ليسا من صفات المعنى الموضوع له، و ليس للمطلق معنى، و للمقيّد معنى آخر موضوع له لفظ آخر في قبالة، بل المطلق و المقيّد صفتان لموضوع الحكم بما إنّهما موضوعه، فربّما جعل شيء تمام الموضوع في ثبوت حكم عليه، و ربّما لا يكون كذلك، بل جعل موضوعاً مع قيد زائد.» لمحات الأصول، النص، ص: 374.

[3] □ ما در اصول‌مان از مبانی مرحوم آقای بروجردی بسیار نقل کردیم و انصافاً مرحوم آقای بروجردی از کسانی است که در اصول صاحب مبنا و ابتکار است. وقتی خدمت رهبری معظم انقلاب بودم و صحبت از اصول مرحوم آقای بروجردی بود. به ایشان عرض کردم آقای بروجردی اصول ظریفی دارد. ایشان فرمودند همین‌طور است و دیدم ایشان هم خیلی اعتنای شدیدی به اصول مرحوم بروجردی دارد. آقای بروجردی خودش فکر و ابتکار دارد. کتابی درباره زندگینامه مرحوم آقای بروجردی بناست این اواخر چاپ شود به نظرم زیر چاپ هم باشد. از من خواستند چیزی بنویسم و من ده یا پانزده مورد از ابتکارات آقای بروجردی در اصول آوردم. این‌که امام که خودش اصولی مبتکر و صاحب مبنا بوده و در درس ایشان حضور پیدا کرده و تقریرات ایشان را نوشته معلوم است برای استفاده حضور پیدا می‌کرده نه صرفاً از باب تأدّب و احترام. اساساً یکی از کسانی که آقای بروجردی را به قم آورد و مسئله‌ی مرجعیت مرحوم آقای بروجردی را دنبال کرد و روی این مسئله اصرار داشت و با فکر بدیعی هم وارد شد برای تشکیل یک چنین زعامتی برای مرحوم بروجردی خود امام بود که این داستان‌ها و قضایا دارد.

[4] □ «الفصل الأول في تعريف المطلق و المقيّد. قد عرّف المطلق بأنّه ما دلّ على شائع في جنسه، و المقيّد بخلافه. و یرد علیه:....» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج2، ص: 313.